

بررسی تطبیقی دیدگاه‌های تاریخ‌نگاری اسکندربیک منشی و ملاجلال منجم یزدی

شهین فارابی*
مهری ادیسی**

چکیده

از جمله مشکلاتی که نقد تاریخ‌نگاری صفویه با آن مواجه است کمبود اطلاعات درباره زندگی نامه، روش‌ها و دیدگاه‌های مورخان و واقعه‌نگارانی است که معمولاً از میان اهل دیوان برخاسته‌اند. در این پژوهش، دو مورخ درباری دوره شاه‌عباس اول (۹۹۶-۱۰۳۸ ه.ق)، اسکندربیک ترکمان مؤلف تاریخ عالم‌آرای عباسی به عنوان منشی و ملاجلال یزدی مؤلف تاریخ عباسی به عنوان منجم که هر دو سی و اندی سال را در خدمت شاه بوده‌اند برگزیده شده‌اند. دلایل این انتخاب، معاصر بودن حیات شغلی این دو مورخ با یکدیگر، رویارویی با رویدادهای یک دوره زمانی مشخص و ارائه گزارشهای متفاوت توسط آنها می باشد.

این مقاله با هدف مقایسه تطبیقی سبک تاریخ‌نگاری و دیدگاه‌های هر یک از دو مورخ درباره موضوعات مشترک تاریخی مشخص، از جمله قیام خان احمد گیلانی، نجات جان شاه‌عباس در سال ۱۰۰۱ ه.ق. سفر پیاده شاه از اصفهان به مشهد در سال ۱۰۱۰ ه.ق و ... به این سؤالات پاسخ خواهد داد که چه عواملی بر سبک و دیدگاه‌های تاریخ‌نگاری هر کدام موثر بوده و چرا با وجود تقارن زمانی، موضوعات مشترک اندکی در آثارشان دیده می‌شود؟ در مجموع، دیدگاه‌های تاریخ‌نگاری هر یک تحت تأثیر کمیت و

* استادیار گروه تاریخ دانشگاه پیام نور (نویسنده مسئول) Sh_farabi@yahoo.com

** استادیار گروه تاریخ دانشگاه پیام نور M_edrisi@pnu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۰/۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۳/۱۴

کیفیت دانش تاریخ‌نگاری آن‌ها بوده و ویژگی‌های شغلی هر یک در نوع نگاه و درک آن‌ها از موضوعات موثر بوده است.

کلید واژگان: بررسی تطبیقی تاریخ‌نگاری - اسکندربیک منشی - ملاجلال منجم یزدی.

۱. مقدمه

بررسی تطبیقی دو کتاب تاریخی رسمی هم‌عصر که در زمان یک پادشاه و به نام او نوشته شده باشد، از نقطه‌نظر روش‌ها و دیدگاه‌های تاریخ‌نگارانه، از محدود موضوعاتی است که به دلیل مقایسه جزء به جزء تمام روایات تاریخی آنها با یکدیگر و تحلیل و تعمق در آنها، در حوزه تاریخ‌نگاری کمتر بدان پرداخته شده است. دو منبعی که قرار است از جهات مختلف تاریخ‌نگاری با یکدیگر تطبیق داده شود، ضروریست از یک سنخ باشند. سنخیت تاریخ عالم‌آرا و تاریخ عباسی که در این مقاله مورد مقایسه و تطبیق قرار می‌گیرند از این نظر است که هر دو اثر، در زمان شاه عباس اول نوشته شده و نویسندگان آنها، اسکندربیک و ملاجلال یزدی، به ترتیب منشی و منجم دربار بوده‌اند بدین ترتیب می‌توان هر دو اثر را در زمره تواریخ رسمی دانست.

توجه به زندگی‌نامه نویسنده هر کتاب برای کسب اطلاعاتی درباره تفکرات سیاسی، مذهبی و... که بعضاً بر بعضی روایات تاریخی پرتوافکنی می‌نماید، بررسی تطبیقی این دو کتاب از لحاظ روش‌های تاریخ‌نویسی، سبک ادبی، دیباچه‌نویسی و همچنین مقایسه آنها در برخی روایات مشترک که به طور موردی انتخاب شده‌اند، مانند قیام خان‌احمد گیلانی، نجات جان شاه‌عباس در سال ۱۰۰۱ ق.، سفر پیاده شاه از اصفهان به مشهد در سال ۱۰۱۰ ق.، نوع تصویرپردازی از چهره سیاسی شاه‌عباس، عناوین موضوعات مشترک در دو کتاب است که در این مقاله مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

۲. زندگی‌نامه اسکندر بیک منشی

اسکندر بیک منشی ترکمان، در سال ۹۶۹ ه. ق متولد شد. در تأیید این مطلب، لازم است بدانیم که اسکندر بیک در اثر معروف خود، تاریخ عالم‌آرای عباسی، زمانی

که وقایع سال ۹۹۵ ه.ق را شرح می‌دهد و از ملازمت خود در رکاب نواب جهانبانی، سلطان حمزه میرزای نوزده ساله، در دفع فتنه عراق خبر می‌دهد، خود را بیست و شش ساله معرفی می‌کند. بر این اساس، سال ۹۶۹ ه.ق سال تولد وی خواهد بود. (اسکندریبیک، ۱۳۷۷: ج ۱/۵۲۳) هر چند برخی محققان به اشتباه سال تولد او را ۹۶۸ ق. ذکر کرده‌اند. (DONZEL: 130: 1990)

از فحوای مطالب «گلستان هنر» نوشته قاضی احمد قمی معلوم می‌گردد که وی یکی از استادان برجسته اسکندریبیک منشی بوده است. (قمی، ۱۳۵۲: ۵۴ و ۵۵) طبق نظر سهیلی خوانساری، شباهت سبک نگارش اسکندریبیک به سبک نگارش قاضی احمد قمی در خلاصه‌التواریخ، دلیل دیگری است بر شاگردی او در محضر این استاد (اسکندریبیک، ۱۳۱۷، مقدمه مصحح: ب). میر محمدباقر داماد استرآبادی و مولانا محمدامین منشی (متبحر در فن خوشنویسی) از دیگر استادان اسکندریبیک بوده‌اند و او همواره، از محضر درس این اساتید بهره‌مند بوده است. (همان: ج ۱۷۵۳/۳)

اسکندریبیک در آغاز جوانی «به اغوای کوتاه خردان دنیا پرست» از پرداختن به کسب «علوم متداوله» سربار زد و به «علم سیاق» رغبت نمود. (همان، ۱۳۷۷: ج ۱/۴) اما پس از چندی، بنا بر روایت استادش قاضی احمد قمی، هم صحبتی وی با برگزیدگان «علم انشا» و نویسندگی و نیز مطالعه متون آراسته به نظم و نثر، سبب شد تا به علم انشا علاقمند شود و سپس در «دفتر شریعیات» به کتابت مشغول شد. سپس در سال ۹۸۸ ق. هنگامی که استیفای دفتر شریعیات از سوی سلطان محمد خدابنده به قاضی احمد واگذار شد، اسکندریبیک نیز به عنوان شاگرد تحت تعلیمات او به کار پرداخت. (قمی، ۱۳۵۲: ۵۴ و ۵۵) اسکندریبیک سرانجام در سال ۱۰۰۱ ق. در سن سی و دو سالگی به سمت منشی گری شاه‌عباس نائل آمد و به کار نوشتن نامه های شاهی پرداخت (اسکندریبیک، ۱۳۷۷، ج ۲: ۷۱۱). از همین زمان به بعد است که شهرت "منشی" به نام وی اضافه شد. حکم سلطنتی شاه عباس برای محمدابراهیم خان که توسط اسکندریبیک منشی نوشته شد (همان: ج ۲/۹۶۱) از جمله نامه های اوست؛ اما شایان ذکر است که بخش زیادی از نامه‌هایی که به خط اسکندر بیک نوشته شده، اکنون موجود نیست.

به نظر می‌رسد که انجام دادن وظایف یک منشی برای او تا حدی دشوار بوده است، زیرا هم زمان به کار نوشتن تاریخ نیز مشغول شد. در این زمان او برنامه معینی در کارش نداشت پس تصمیم گرفت وقت بیشتری به کارش اختصاص دهد. (همان، ۱۳۷۷، ج ۱/۵) و (Quinn, 2000:58)

۳. معرفی آثار اسکندربیک منشی

- تاریخ عالم‌آرای عباسی:

تاریخ عالم‌آرای عباسی از جمله تواریخ اختصاصی عصر صفوی است که اسکندربیک آن را بنا به درخواست شاه‌عباس اول نوشته است. نگارش این اثر، در سال ۱۰۲۵ ق. شروع شد و در ۱۰۳۸ ق. آخرین سال حیات شاه، خاتمه یافت. این اثر را از نظر اهمیت مطالب آن می‌توان به دو بخش تقسیم کرد: بخش نخست که با شرح احوال شیوخ صفوی آغاز شده و تا حدود اواخر حکومت سلطان محمد خدابنده را در برمی‌گیرد. در این بخش مؤلف از منابع گوناگون و روایات شفاهی بهره برده است؛ بخش دوم که اسکندربیک خود در مقام منشی ناظر بسیاری از رویدادها بوده است و به همین دلیل از اهمیت بیشتری برخوردار است. (خطیبی، ۱۳۷۷، ج ۸/۳۶۲)

این کتاب، به طور کلی مشتمل بر یک مقدمه، دو صحیفه، دوازده مقاله و یک خاتمه است. (منشی، ۱۳۷۷، ج ۱/۱۰-۱۲) شایان ذکر است که از دوازده مقاله آن، تنها مقاله نخستین آن موجود است که متن موجود تاریخ عالم‌آرای عباسی را شامل می‌گردد. این اثر تاکنون به زبانهای مختلف ترجمه شده است. از آن جمله در سال ۱۱۴۲ ق. محمد نبی به دستور ابراهیم پاشا، صدراعظم عثمانی، این کتاب را به زبان ترکی ترجمه نمود (خطیبی، ۱۳۷۷، ج ۸/۳۶۵)؛ راجر سیوری نیز در سال ۱۹۷۸ م. کتاب را به زبان انگلیسی ترجمه کرده است (savory, 1978) و این هر دو ترجمه موجود است.

از تاریخ عالم‌آرای عباسی، همچنین نسخه‌های زیادی در کتابخانه‌های مختلف دنیا موجود است که ویژگیهای نسخه شناختی آنها بیشتر در فهرست نسخه‌های خطی فارسی احمد منزوی ثبت شده است. بر طبق نتایج حاصله از مقایسه فهرست نسخ این تاریخ با فهرست نسخ دیگر تواریخ ایران دوره اسلامی می‌توان

چنین بیان کرد که تاریخ عالم‌آرای عباسی در میان تواریخ ایران، پس از تاریخ جهانگشای جوینی، پر نسخه‌ترین تاریخ به شمار می‌رود. (منزوی، ۱۳۴۰: ج ۶)
از دیگر آثار اسکندربیک منشی می‌توان به ذیل تاریخ عالم‌آرای عباسی و مجموعه منشآت با عنوان «کتاب ترسل من منشآت خواجه اسکندربیک منشی» اشاره کرد.

۴. زندگی نامه ملاجلال منجم یزدی

ملاجلال، ظاهراً، از نوادر منجمانی بود که در دوره صفوی به تاریخ نویسی نیز پرداخت. تاریخ ولادت او به درستی معلوم نیست. نخستین اطلاعات درباره احوال ملاجلال در روایت پسرش ملاکمال دیده می‌شود. ملاجلال تا پیش از پیوستن به شاه‌عباس، در خدمت خان‌احمد گیلانی، والی بیه پیش بود و در سال ۹۹۴ ق. بنا به رسم پرده‌داری از سوی خان‌احمد نزد عباس میرزا فرستاده شد. عباس میرزا به احتمال زیاد، ملاجلال را به دلیل کاردانی وی نزد خود نگاه داشت و مانع بازگشت او شد (ملاکمال، ۱۳۳۴: ۵۲). در واقع، ملاجلال از زمان انتصاب عباس میرزا به فرمانروایی خراسان در سال ۹۹۴ ق. به او پیوست و تا پایان عمر خود در ۱۰۲۹ ق. در خدمت او از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بود. (یزدی، ۱۳۶۶، مقدمه مصحح: ۱۲) به طور کلی، خاندان یزدی از زمان شاه‌عباس اول تا اواخر پادشاهی شاه‌عباس دوم، به عنوان منجمان دربار از احترام خاصی برخوردار بودند. دکتر علی اصغر مصدق معتقد است که مطالعه مشخصه‌های معمول زندگی حرفه‌ای دیوانیان در تاریخ ایران دوره میانه، همچون دیگر ارباب حرف در جامعه ایران، موضوع توارث را در زندگانی حرفه‌ای آنها نشان می‌دهد. خاندان جلال‌الدین محمد منجم یزدی نمونه معمول خاندان دیوانی روزگار صفویان است که تا سه نسل به دو حرفه نجوم و تاریخ‌نگاری پرداختند و آثار خود را تا حدودی با سبک و سیاقی متفاوت در تاریخ‌نگاری این دوره برجای گذاشتند. (مصدق، ۱۳۷۹: ۴)

در سال ۹۹۹ ق. بر اساس پیشینه‌آشنایی ملاجلال با خان‌احمد گیلانی، از سوی شاه‌عباس، مأموریت یافت دختر خان‌احمد را برای صفی میرزا خواستگاری کند. ملاجلال به رغم شبهاتی که در ذهن خان‌احمد درباره نیت شاه نسبت به این خواستگاری وجود داشت، بر اساس همان زمینه‌های مناسب فیما بین، موفق به انجام مأموریت خود شد (یزدی، ۱۳۶۶: ۱۰۸ و ۱۰۹)

گزارش دیگری که ملاجلال به نقش خود به عنوان منجم در آن روایت می‌کند، پرسش شاه از او درباره چگونگی غلبه حسین خان شاملو بر سپاه دولتیار و تسخیر قلعه ای در کنار رودخانه سرمق بود. او پس از مطالعه و بررسی رمل، چنین پاسخ داد که «غلبه حسین خان بر او در نظر من بسیار دور می‌نماید». (یزدی، ۱۳۶۶: ۱۱۰) در ادامه، شاه پرسید که «اگر اردو در اینجا باقی بماند، بی توقف قلعه تسخیر خواهد شد؟» او در پاسخ می‌نویسد که «چون رمل و طالع مساله واصل طالع هر سه به خیر به تسخیر بود گفتم روز دوشنبه نهم رمضان المبارک فتح می‌شود.» (یزدی، ۱۳۶۶: ۱۱۰) با خواندن کامل این گزارش در پایان مشخص می‌شود که این پیش‌بینی نجومی بسیار دقیق بود و به وقوع پیوست. در اواخر همان سال ۹۹۹ ق. هنگامی که شاه‌عباس قصد ورود به خراسان را داشت، ملاجلال منجم طبق پیش‌بینی خود که «اگر شاه عالم پناه متوجه خراسان می‌شد [...] نواب کلب آستان علی را عارضه ای دست می‌دهد...» (یزدی: ۱۱۱ و ۱۱۲) مانع ورود او شد. این پیش‌بینی او نیز به درستی به وقوع پیوست و شاه با ورود به خراسان دچار عارضه‌ای شد که هر چند بهبود یافت، اما این واقعه سبب بروز شورشهایی در سرحدات مرزی شد. (یزدی: ۱۱۱ و ۱۱۲)

همان طور که قبلاً اشاره شد اسکندربیک منشی و ملاجلال منجم هر دو معاصر بوده‌اند و با سپری شدن زندگی هر دو در دربار، قطعاً مراودات و مناسبات شغلی با یکدیگر داشته‌اند و انتظار می‌رود در کتاب خویش از یکدیگر یاد کرده باشند. اما جالب است که برخلاف ملاجلال که در تاریخ عباسی هیچ نامی از اسکندربیک به میان نیاورده است، اسکندربیک در بخش‌های مختلفی از کتابش از ملاجلال، آن هم به نیکی یاد کرده است: در گزارشی که اسکندربیک درباره فتوحات شاه‌عباس در آذربایجان در سال ۱۰۱۲ ق. ارائه می‌دهد، به ملاجلال با لفظ «جناب مولانا جلال‌الدین محمد منجم یزدی» اشاره می‌کند. (اسکندربیک، ۱۳۷۷: ج ۲/ ۱۰۲۹)

درجایی دیگر وقتی درباره سفر شاه‌عباس از اصفهان به مشهد، با پای پیاده سخن می‌گوید، اشاره می‌کند که در این سفر «عمده المنجمین مولانا جلال یزدی منجم سرکار خاصه شریفه حساب آن را نگاه می‌داشت که مشخص شود که هر روز چه مقدار از راه طی می‌شود و نیز معلوم گردد که از صفاهان تا مشهد مقدس چند فرسخ شرعی است و اردوی معلی به قاعده مقرر کوچ کرده منزل به منزل می‌رفت...» (اسکندربیک، ۱۳۷۷: ج ۲/ ۹۸۳)

۵. بررسی تطبیقی روشهای تاریخ‌نویسی در تاریخ عالم‌آرا و تاریخ عباسی

روشی که به طور چشمگیر و منظم در بخش عمده کتاب عالم‌آرا (از سال ۹۹۶ تا ۱۰۳۸ ق.) و همچنین ذیل تاریخ عالم‌آرا مشاهده می‌شود، «سالنامه نگاری» است. این روش، خاص اسکندر بیک و آثار او نیست. بسیاری از مورخان ایران دوره اسلامی نیز آثار خود را بر این اساس نوشته‌اند. اسکندربیک، سالهای ترکی و ایرانی را تقریباً نزدیک به هم می‌داند و بیان می‌کند که هر سال که با نوروز شروع می‌شود و با نوروز بعد خاتمه می‌یابد، در بین ترکان و اهل عجم (ایرانیان) تقریباً مشترک است. اما تاریخ اعراب (هجری قمری) موافق این دو نیست، چرا که ماه محرم «در عرض سال ترکی واقع می‌شود». پس وی چون نمی‌خواهد با مطابقت سالهای ترکی و هجری اختلاف زمانی پیش آید، ملاک سالها را سال ترکی قرار می‌دهد تا هم فهم آن بر ایرانیان ساده باشد و هم اختلاف زمانی به وجود نیاید. (اسکندربیک، ۱۳۷۷: ج ۲/۵۹۰-۵۹۱) در برخی موارد، از جمله جنگهایی که خود اسکندربیک نیز در آن حضور داشته است، علاوه بر سال، تاریخ روزها نیز جزء به جزء ذکر شده است. (همان، ۱۳۷۷: ج ۲/۱۱۴۶)

هر سال، در تاریخ عالم‌آرا، معمولاً با توصیفات زیبای ادبی درباره جشن و سرور نوروزی که مقارن سال روز تاجگذاری شاه‌عباس است، آغاز می‌شود و با ذکر متوفیات آن سال، پایان می‌پذیرد. با وجود اینکه اسکندربیک سعی کرده این روال منطقی و منظم را در سراسر اثر خود بطور یکسان رعایت کند، اما در بخشهای مختلف کتاب، بی‌نظمی‌هایی در سبک سال نگاری او مشاهده می‌گردد. به عنوان مثال، فوت خان احمد گیلانی در استانبول (همان، ج ۲: ۸۴۳) ضرورتاً باید ذیل عنوان متوفیات سال ۱۰۰۵ ق. آورده می‌شد و یا انتظار می‌رفت شرح واقعه مرگ سلطان محمد خداپنده در سال ۱۰۰۴ ق. (همان: ج ۲/۸۲۰)، به جای قرار گرفتن در بخش مربوط به متوفیات این سال، فصل خاصی را به خود اختصاص می‌داد، چرا که اسکندربیک معمولاً شرح مرگ شاهان صفوی را از سایر متوفیات ممتاز کرده است. اسکندربیک، همچنین گاهی ناگزیر است، بنا بر ارتباط سخن، قضایای سال گذشته و نور را به یکدیگر متصل کند، (منشی، ۱۳۷۷: ج ۲/۱۲۱۲) لذا نباید انتظار داشت که با پایان یافتن یک سال، شرح ماجراهای آن سال هم خاتمه یابد. این روش سبب شده است که ادوارد براون سخت بر اسکندربیک خرده بگیرد. (براون، ۱۹۳۰: م: ج ۴/۱۰۷)

کتاب ملاجلال الدین محمد منجم یزدی، یک نوع واقعه‌نگاری است که در قالب سالنامه نگاری ارائه شده است. نظر به اهمیت برخی وقایع منتخب در این سالنامه‌نگاری، گاهی این وقایع منتخب به صورت روزانه تدوین شده است. انتخاب این قالب برای تدوین وقایع، سوای بدیع بودن آن در تاریخ‌نگاری جهان ایرانی که بعدها نمونه‌های بیشتری از آن

پدید آمد، نه تنها توضیح جزئی‌نگرانه مورخ را ارائه می‌دهد، بلکه شناخت وقایع را بیش از قالبهای پیشین تاریخ نگاری، برای شناخت و تدقیق آن میسر می‌سازد. از این رو این اثر جزو نخستین واقعه نگاریهای روزانه‌ای است که تاکنون به دست آمده است. (مصدق، ۱۳۷۹: ۵) در این سالنامه‌نگاری که به دلیل ذکر روزها و وقایعی که در هر روز رخ داده، حکم «روزنامه» یافته و به «روزنامه ملاجلال» معروف است، طول مدت برخی مسائل بسیار دقیق ذکر شده به طوری که کمتر مورخی تاریخ‌ها را چنین با دقت ذکر می‌کند. برای نمونه مدت حکومت عباس میرزا را در هرات «مدت شش سال و پنج ماه و دوازده روز» ذکر می‌نماید (یزدی، ۱۳۶۶: ۲۲).

این دو تاریخ با وجود اینکه هر دو بر اساس سالنامه‌نویسی نوشته شده‌اند، اما تاریخ وقایع در آنها با یکدیگر متفاوت است. به بیان روشن‌تر در تاریخ عباسی، سال هر واقعه یک سال پیش‌تر از عالم‌آرای عباسی است. به عنوان مثال شرح سفر شاه‌عباس به شیراز و افتادن او از اسب، در تاریخ عالم‌آرا، سال ۹۹۹ ق؛ و در تاریخ عباسی سال ۹۹۸ ق؛ و یا تاریخ تعیین حاتم بیک به منصب وزارت از سوی شاه در عالم‌آرا، سال ۱۰۰۰ ق؛ و در تاریخ عباسی سال ۹۹۹ ق. ثبت شده است. در برخی نمونه‌ها از جمله واقعه طغیان علیخان در گیلان، این اختلاف به دو سال می‌رسد. به این مفهوم که در تاریخ عالم‌آرا سال ۱۰۰۳ ق؛ و در تاریخ عباسی سال ۱۰۰۱ ق. برای این واقعه ثبت شده است. به نظر می‌رسد، علت این اختلاف در دو کتاب، به این دلیل است که ملاجلال یزدی، یک منجم بود و سالهایی که در کتابش بیان کرده بر اساس محاسبات نجومی شخص او بوده است اما اسکندربیک منشی در این مرتبه نبوده است و سالهایی که ذکر کرده بر اساس متون دیوانی و یامناهی خبری دیگر بوده است.

۶. بررسی تطبیقی سبک ادبی تاریخ عالم‌آرا و تاریخ عباسی

ملک‌الشعراى بهار، عصر صفویه را به طور عمومی عصر انحطاط ادبی ایران محسوب داشته است. وی برآنست که نشر در دوره صفویه کودکانه و نازیبا هستند (بهار، ۱۳۷۰: ۲۸۷ و ۲۸۸). اما کتاب عالم‌آرای عباسی از حیث زیبایی لفظ، نشر زیبا و ذکر وقایع و نکات تاریخی اهمیت و شهرت فراوانی یافته است و اسکندربیک خود در کتاب خویش اشاره می‌کند که از لفاظی و بکار بردن صنایع ادبی اجتناب کرده است (گروهی از نویسندگان، ۱۳۶۱: ۱۸۴). اما با این وجود صنایع لفظی و تکلفات در آن دیده می‌شود. با آن که به طور قطع با علوم

ادبی و سبک نثرنویسی مرسوم آن زمان آشنا بود. مجموع این خصوصیات موجب رواج و شهرت کتاب او شده است. (گروهی از نویسندگان، ۱۳۶۱: ۱۸۴)

ملاجلال، وقایع تاریخی را با زبانی ساده همراه با لغات و ترکیبات مناسب به رشته تحریر کشیده است (نصیری، ۱۳۸۶: ۷۴) همین کاربرد لغات و ترکیبات مناسب سبب شده روزنامه ملاجلال به صورت یک مجموعه تاریخی، ادبی و اجتماعی درآید. عبارات کتاب بسیار روان و ساده است و مؤلف هیچ‌گاه درصدد عبارت پردازی به شیوه‌های مرسوم آن زمان نبوده است. (یزدی، ۱۳۶۶، مقدمه مصحح: ۱۳) او تنها در صد و ده صفحه از کتابش سیصد و پنجاه بیت شعر آورده است که هرکدام ماده تاریخ هستند و تاریخ واقعه‌ای را مشخص می‌کنند. برخی از این اشعار سروده خود اوست. (یزدی، ۱۳۶۶، مقدمه مصحح: ۱۳)

در مجموع اگرچه انشای این کتاب ساده و روان است و اشعاری هم به تناسب در کتابش به کار رفته است و از این دو جنبه مشابه کتاب عالم‌آرای عباسی است، اما یک نکته از نظر انشایی باعث تمایز آنها از یکدیگر می‌گردد. نخست این که سبک انشای اسکندر بیکی در عین سادگی و روانی، یک متن منشیانه است و سعی دارد از به کار بردن لغات و اصطلاحات عامیانه و تحت‌اللفظی اجتناب نماید. اما این موضوع در کتاب تاریخ عباسی، گاه رعایت نشده است. نکته دیگری که باعث تمایز انشایی آنها می‌گردد کاربرد لغات و اصطلاحات نجومی در تاریخ عباسی است که در عالم‌آرا مشاهده نمی‌شود و همین مساله موجب می‌شود خوانندگانی که با اصطلاحات نجومی آن زمان آشنایی لازم ندارند، احساس کنند که نثر ملاجلال در عین سادگی به یک باره به سمت تکلف، گرایش پیدا کرده است.

۸. بررسی تطبیقی دیباچه نویسی در تاریخ عالم‌آرا و تاریخ عباسی

مقدمه مذهبی، اطلاعاتی درباره نویسنده و اطلاعاتی درباره خود اثر، سه ویژگی بارز و معمول در دیباچه متون صفوی است. از لحاظ ادبی، همچنین مورخان این دوره، تمایل داشتند که مهارت‌های ادبی خود را بیشتر در بخش دیباچه کتاب خود، به نمایش بگذارند. زیرا شروع متن، به هر میزان زیباتر و به آیات واحادیث قرآنی بیشتر مزین باشد، نوع دیدگاه خواننده، تا پایان متن به شکل مثبت، شکل می‌گیرد و تا پایان متن، بر همان اساس خواهد بود. به طوری که چه بسا، کاستی‌های آن اثر دیده نشود. این در حالی است که در نظر بگیریم، اولین خواننده این متون، شاه و اهل دربار باشد.

اسکندر بیک مطلع یا دیباچه خود را با حمد و ثنای پروردگار، وصف عظمت و جلالت پیامبر (ص) و ائمه معصومین (ع) آغاز می‌کند. (اسکندربیک، ۱۳۷۷: ج ۳/۱) سپس درباره هدف خود از نگارش تاریخ عالم آرا سخن می‌گوید. وی هدف اصلی خویش را صراحتاً چنین بیان می‌کند: «غرض اصلی از تسوید این اوراق، صادرات احوال خجسته مآل آن حضرت و قضایایی که در طی احوال گرامی آن حضرت از روز ولادت تا عروج بر معارج دولت روی داده باشد...» (منشی، ۱۳۷۷: ج ۹/۱). وی در این بخش قصد داشت که وقایع دوره شاه‌عباس را از روز ولادت او گزارش کند، در حالی که چنین اتفاق نیفتاد و گزارش شرح کودکی او به مانند آنچه در تاریخ عباسی ملاجلال آمده، ذکر نشده است. در واقع می‌توان گفت که تاریخ عباسی تنها کتابی است که دوران کودکی شاه را هر چند به طور خلاصه، آورده است و این از مزایای تاریخ عباسی محسوب می‌شود. اسکندربیک در ادامه می‌نویسد: «و همت بر آن مقصوداتی که هر گاه طبع اشرف ان حضرت مایل اتمام این نسخه شریفه باشد در هنگام مجال داستان به داستان به معرض عرض در آورده اگر تاریخ خلاف واقعی بر عمد بر قید کتابت درآمده باشد به گزلبک راستی محو نماید.» (اسکندربیک، ۱۳۷۷: ج ۹/۱-۱۰). معلوم نیست که شاه‌عباس واقعاً چنین کاری را انجام داده باشد اما به نظر می‌رسد اسکندربیک با طرح این مطلب بر نقش پذیرفته شده پادشاه در تألیف وقایع‌نگاری‌های درباری اشاره دارد. اسکندربیک مانند دیگر مورخان این دوره، مقدمه کتابش را با معرفی فهرست مطالب آن خاتمه می‌دهد. گرچه تاریخ عالم آرای عباسی بسیاری از قسمت‌های مرسوم یک دیباچه سنتی مانند عبارات ستایش آمیز و بحث در باره زندگی مؤلف و ذکر انگیزه و روند تألیف اثر و طرح محتوای کتاب را در بر دارد، جنبه منحصر به فرد آن، توضیحاتی است که او درباره روش تألیف کتاب خود عرضه کرده است. (کوئین، ۱۳۸۷: ۶۶)

مقدمه تاریخ عباسی آمیخته با اطلاعات نجومی و درعین حال بسیار کوتاه و مختصر است. در این مقدمه، ملاجلال چنین عنوان می‌کند:

«معلوم باشد که چون آفتاب وجود با وجود او از مطلع ولادت فرخنده آثار طالع گشت ماه نمره عالم افروزش در شب غره ماه نهم از سال و غره هشتم از ماه دهم از برج حوت پایدار و لامع گشت. چون وقتی بود که طالع مکان و طالع زمان ولادت به تثلیث یکدیگر ناظرند [...] چون زیاده از این گفتن موجب اطناب و عدم رضای صاحب است. به این قدر اختصار رفت امید که از خطا مصون و بر صواب مقرون باشد.» (یزدی، ۱۳۶۶: ۱۷ و ۱۸)

همان طور که ملاحظه می‌شود، دیباچه کتاب تاریخ عباسی، تفاوت‌هایی چند با دیباچه عالم آرا دارد که به اختلاف دیدگاه‌های آن دوازده‌لحاظ شغلی و تاثیر این تفاوت‌ها بر تاریخ نویسی آنها برمی‌گردد. دیباچه یزدی بسیار کوتاه و متناسب با حجم کم کتابش است. او در این بخش، هیچ اشاره‌ای به شرایط و انگیزه‌ای که باعث تألیف کتابش شده، ندارد چون اصلاً از ابتداء همانند اسکندر بیگ، قصد نوشتن یک کتاب تاریخ درباری را نداشته است. بلکه اوفقط منجمی بود که می‌خواست بررسی‌های نجومی و مشاهدات نجومی خود را بیشتر بر اساس سعد و نحس ایام برای شاه عباس به صورت سالانه ثبت کند تا شاید بتواند شاه را از گزند خطرات، محفوظ نگاه دارد. این دیباچه از منظر مشروعیت نیز قابل بحث است. به این معنی که یزدی در این بخش، از مهارت و تخصص حرفه‌ای خویش در علم نجوم برای افزایش مشروعیت شاه عباس استفاده کرده است.

۹. بررسی تطبیقی موضوع تصویرپردازی چهره سیاسی شاه عباس اول در تاریخ عالم‌آرا و تاریخ عباسی

تاریخ عالم‌آرای عباسی، یک تاریخ شاهی است و بدیهی به نظر می‌رسد اگر اسکندر بیگ (به عنوان منشی و ملازم خاص شاه عباس) اخبار و روایات را به گونه‌ای بنویسد که خوشایند شاه باشد. او در بخش‌های مختلف کتاب خود درباره شاه دعا می‌کند: «... امید که زمان دولت سعادت پیوندش به ظهور حضرت صاحب‌الامر متصل بوده، انوار معدلتش بر بسیط عرصه گیتی گسترده باد و قواعد قصر خلافتش از اختلال حوادث دوران مصون بوده بهار دولتش را آفت خزانی مرساد ...» (اسکندر بیگ، ۱۳۷۷: ج ۲/ ۵۸۹ - ۵۹۰).

این نوع دعاها، نشان‌دهنده رواج فرهنگ مدیحه‌سرایی در باره شاه عباس است؛ از بعضی حکایات ثبت شده در تاریخ عالم‌آرا از جمله داستان وزن کردن مولانا شانی تکلو با زر و مطایبه شاه در مورد وزن کردن مولانا عجزی تبریزی با سرگین در قزوین (همان: ج ۲/ ۸۱۸-۸۱۹) و نیز آراسته شدن این تاریخ به اشعار مداحانه درباره شاه، هم چنین نتیجه‌ای برداشت می‌شود. مولف تاریخ عالم‌آرا، با نادیده گرفتن ضعفها و اشتباهات سیاسی شاه عباس، او را بزرگ‌ترین شاه صفوی نشان می‌دهد که البته با واقعیت تاریخی همخوانی دارد. شاه عباس به دلیل ترویج مذهب شیعه و به ویژه اخلاص نسبت به ائمه اطهار بر شاهان پیشین خود برتری دارد؛ در تأیید این مسأله شایسته ذکر است که شاه در یکی از سفرهای

خود در سال ۱۰۱۰ ق. از اصفهان با پای پیاده به زیارت مقدس امام هشتم (ع) مشرف شد. اسکندر بیک، در این بخش برای خالص تر جلوه دادن زیارت شاه بدین شکل، آن را با پیاده روی زیارتی هرقل از قسطنطنیه به بیت المقدس مقایسه می‌کند.

شاه، اگر چه در جنگهای مداوم پنج ساله و ... حضور فعالانه داشته و شجاعت و فداکاری او از پادشاهان جنگجویی همچون تیمور گورکان نیز درخشان تر بوده است (همان: ج ۲/ ۱۲۳۸)، اما طبعش همواره مایل به صلح و آرامش بوده است. در تمام مواردی که در تاریخ عالم آرا شرح فتح قلاع به میان آمده، تمام تلاش شاه بر آن بود که آن قلاع را بدون جنگ و خونریزی به دست آورد. (همان: ج ۲/ ۱۱۷۰-۱۱۷۲ و ۱۲۲۴ و ۱۲۲۵).

سیاست شاه، در برخورد با امرا و مخالفان داخلی نیز به گونه ای است که جز در موارد معدود، از جمله مجازات سخت شرف الدین ساوری در گیلان که به خاطر هتک حرمت نوامیس در سال ۱۰۰۷ ق. رخ داده بود (همان: ج ۲/ ۹۴۰ و ۹۴۱) و یا انتقامجویی از جمعی از نمک به حرامان، پس از فتح گنجه در سال ۱۰۱۵ ق. (همان: ج ۲/ ۱۱۶۸) و ... از گناه دیگر مخالفان، به دلایل مختلف در می‌گذشت. انگیزه اسکندر بیک از شرح برخورد شاه با شورشیان همچون کامران (همان: ج ۲/ ۷۸۶) اسکندر سلطان (همان: ج ۲/ ۱۳۴۲)، شیر بیگ مکری (همان: ج ۳/ ۱۷۱۷) و ... تنها به تصویر کشاندن رحم و شفقت بسیار شاه می‌باشد. برخورد ملایم او با بعضی امرای ازبکی در سال ۱۰۱۱ ق. (همان: ج ۳/ ۱۰۱۳) و یا منزهان سپاه دشمن در واقعه فتح قندهار در سال ۱۰۳۱ ق. (همان: ج ۳/ ۱۶۱۱) نیز از این قبیل است. اسکندر بیک، از سایر موضوعات همچون گرد آمدن آهوان به گرد شاه در واقعه شکار (رادکان) چنین تعبیر می‌کند که گویی حیوانات نیز به رحم و شفقت ایشان امید دارند. (همان: ج ۲/ ۹۳۱) به نظر می‌رسد این مورد به نوعی، شبیه سازی با داستان آهو و امام رضا (ع) و ایجاد مشروعیت برای شاه عباس باشد.

شاه عباس، همچنین در تاریخ عالم آرا نمونه والای گشاده دستی و مهربانی است. اسکندر بیک موارد مختلفی را گزارش می‌دهد که نشان‌دهنده بخشندگی‌های شاه در میان طبقات مختلف جامعه است؛ وی درباره این ویژگی شاه در سامره در سال ۱۰۳۳ ق. چنین می‌نویسد:

«... کل سکنه آن مکان متبرک را از مذکر و مؤنث، حتی اطفال و کودکان شیرخواره به شماره درآورده و هر یک را نصیبی و قسمتی دادند...» (همان: ج ۳/ ۱۶۸۰) شاه، به وقت عشرت طلبی نیز لحظه ای از امور ملک داری غافل نبوده است. (همان: ج ۲/ ۶۳۷ و ۶۳۸)

سیاست‌ها و نقشه‌های او به قول اسکندربیک نوعی «مصلحت‌نہانی» است که دیگران از اسرار آن خبری ندارند. (همان: ج ۲ / ۹۱۰) لشکرکشی‌های شاه، هیچگاه مانع از توجه او به فضلا و دانشمندان نبوده است. ملاقات شاه با میرزای فصیحی هروی در هرات و شرط‌همراهی او با شاه به سوی عراق از این قبیل است. (همان: ج ۳ / ۱۶۳۹)

با مرگ شاه عباس در سال ۱۰۳۸ ق. تاریخ عالم‌آرا نیز پایان یافت و اسکندر بیک با نوشتن ذیلی بر این تاریخ، قصد داشت وقایع زندگی شاه صفی را نیز ثبت کند، اما ظاهراً به دلیل کهولت سن و ناتوانی، تنها وقایع پنج ساله اول زندگی او را نوشته است. او در این زمان، اگر چه ولی‌نعمت خود را شاه صفی می‌داند و به دعاگویی و مدح او نیز پرداخته است (همان: ج ۳ / ۱۸۲۲)، اما تصویری که از شخصیت او در این پنج سال نشان می‌دهد، چندان روشن نیست.

در تاریخ عباسی همچون تاریخ عالم‌آرا تلاش نویسنده بر آن است که صفاتی از جمله نیک سیرتی، بخشنده بودن و گذشت و فداکاری شاه‌عباس اول را در مقابل دوست و دشمن به منظر بینندگان برساند. بخشیدن یک اسب به همراه مبلغ قابل توجهی پول به یک مرد در راه مانده که ملاجلال از آن به عنوان کرامات شاهی یاد می‌کند (یزدی، ۱۳۶۶: ۱۸۶) و یا موقوفات شاه و درآمدهای حاصله از آن که به مستحقان بخشیده شد و ملاجلال به طور بسیار دقیق میزان هر یک از آنها را گزارش می‌کند (همان: ۳۴۰ و...) از این قبیل موارد است. تاکید بر چنین رویکردی در مورد رفتارهای مثبت شاه همان گونه که در مثال‌های مختلف دیدیم در هر دو کتاب یکسان است.

از جمله تفاوت‌های تصویر شاه‌عباس در دو کتاب مورد بحث این است که در کتاب تاریخ عباسی، شاه‌عباس شخصیتی معرفی شده است که همواره از او کرامات شاهی سر می‌زند و همواره در لحظات حساس و خطرآفرین حوادث مختلف، به شکل معجزه‌آسایی از خطر مرگ و یا آسیب‌های جدی نجات می‌یابد. ممانعت ملاجلال از ورود شاه به خراسان در سال ۹۹۹ ق. به خراسان (همان: ۱۱۱ و ۱۱۲)، به تخت سلطنت نشاندن یکی از ملاحده به نام یوسف ترکش‌دوز به جای شاه‌عباس (همان: ۱۲۲) از جمله این موارد است. این وقایع گزارش شده به پیش‌بینی‌های نجومی ملاجلال برمی‌گردد. به این معنی که او با طالع‌بینی‌های دقیق خود، وقوع آن حادثه را از قبل پیش‌بینی کرده و به شکل‌های مختلف، شاه را از این خطرات بر حذر می‌دارد. در بیشتر این مطالب، دیگر ظاهراً پیش‌بینی‌های نجومی به آن وقایع ارتباط ندارد، بلکه تصویر شاه در این کتاب، تصویر انسان پاک و

وارسته‌ای است که یا دعاها و راز و نیاز او با خداوند در همان لحظه مستجاب می‌شده و یا از معجزات الهی در همان لحظه بهره‌مند می‌شده است. دعای شاه در مورد قطع برف سنگین زمستانی و برجیده شدن موانع در سال ۱۰۰۶ ق. (همان: ۱۹۱)، شکسته شدن و ریزش توده عظیمی از یخ بر روی شاه که ملاجلال آن را به گونه اغراق‌آمیزی «قرب به سی هزار من برف یخ بسته» می‌داند و جان به در بردن شاه «به یمن اقبال بی‌زوال شاهی» در سال ۱۰۱۷ ق. (همان: ۳۴۳)، زمین خوردن شاه از روی اسب در هنگام بازی چوگان در سال ۱۰۱۷ ق؛ و آسیب ندیدن شاه (همان: ۳۵۳) از جمله این موارد است.

درباره تلاش ملاجلال در به تصویر کشیدن چهره شاه عباس در کتاب تاریخ عباسی باید اضافه کرد که وی دائماً از کرامات شاهی صحبت می‌کند. این کرامات یا به یاری خداوند در مواقع مختلف و حساس به یاری شاه آمد و یا این که خود او صاحب کرامت است. مسح دست شاه بر پای کودک شش ساله‌ای که به دلیل بیماری قادر به راه رفتن نبود و بهبودی کودک از جمله این موارد است. (همان: ۳۶۱)

آن چنان که در بخش‌های مختلف کتاب تاریخ عباسی، ملاحظه می‌شود، به نظر می‌رسد که میزان ملازمت یزدی در رکاب شاه به عنوان یک منجم و در نتیجه میزان اعتمادشاه به او بیش از اسکندربیک به عنوان یک منشی بوده است. زیرا اسکندربیک تنها در ایامی باشاه ملاقات داشت که شاه در دربار و دیوان حضور داشت. اما چنان که در تاریخ یزدی می‌خوانیم چه در سفر و چه در حضر، ملاجلال همراه شاه بود. زیرا ملاجلال بایش بینی های خود، شاه را از خطرات بر حذر می‌داشت. بر این اساس، حتی اگر ملاجلال در سحنان خود، گرفتار اغراق‌هایی نظیر آن چه که فوق‌الذکر بدان اشاره شد، گردیده بود که دور از واقعیات تاریخی باشد، چه بسا خواننده امروزی نیز او را چندان زیر سوال نمی‌برد زیرا در وهله اول، او یک منجم بود نه یک مورخ. در حالی که اسکندربیک منشی، چنین شرایطی نداشت و اگر اغراق‌های ادیبانه‌ای هم در لابه‌لای گزارش‌هایش برای خوشایند شاه از او مشاهده شده باشد، حساسیت خوانندگان نسبت به تاریخ‌نویسی او بیشتر است زیرا او یک منشی درباری بود که از همان ابتدا قصدش، تاریخ‌نویسی بوده است.

۱۱. بررسی تطبیقی موضوع نجات جان شاه عباس در سال ۱۰۰۱ ه.ق

از جمله موضوع هایی که به طور مشترک در ارتباط با شاه عباس اول در هر دو کتاب روایت شده نجات جان شاه عباس در سال ۱۰۰۱ ق است. در تاریخ عباسی این واقعه چنین روایت شده است:

«و ستاره ای در این ایام پدید آمد که منتج تغییر و تبدیل پادشاه عصر بود. مقارن این حال، یوسفی ترکش روز و برادرش در الحاد تصانیف داشتند آوردند، رأی این پیر غلام جلال منجم در علاج آن ستاره بر این قرار گرفت که شخصی را پادشاه می باید کرد و چون چند روزی پادشاه باشد او را باید کشت تا اثر آن ستاره ظاهر شده باشد و کار خود را کرده باشد. بناء علیه یوسفی را در پنجشنبه هفتم ذیقعده پادشاه ساخته و کلب آستان علی را از پادشاهی معزول گردانیدند [...] و در یکشنبه دهم همین ماه، یوسفی ترکش دوز را به طالعی که مقتضی بود به قتل آوردیم و شاه دین پناه به طالع مسعود به تخت سلطنت نشست و من بعد هر چند تفحص و تجسس این ستاره کردند به نظر نیامد ...». (یزدی، ۱۳۶۶: ۱۲۲)

در تاریخ عالم آرا این رویداد با تفصیل بیشتر چنین روایت شده است:

«در این سال، منجمان القاء کردند که آثار کواکب و قرانات علوی و سفلی دلالت بر افناء و اعدام شخص عظیم القدر از منسوبیات آفتاب که مخصوص سلاطین است می کند و محتمل است که در بلاد ایران باشد و از زایجه طالع همایون استخراج نموده بودند که تربیع تحسین در خانه طالع واقع شده اختر طالع در حضيض زوال و وبال است و مولانا جلال الدین محمد منجم یزدی که در این فن شریف سرآمد زمان و در استدلال احکام نجومی مقدم اقرانست آن نحوست را بدین تدبیر دفع نمود که حضرت اعلی در آن سه روز که معظم تأثیر قران و تربیع تحسین است خود را از سلطنت و پادشاهی خلع نموده شخصی از مجرمان را که قتل بر او واجب شده به پادشاهی منسوب سازند... و بعد از سه روز آن مجرم را به شحنة نحس اکبر قران و جلاد حادثه دوران سپارند که به قتلش پردازد». (اسکندریک، ۱۳۷۷: ج ۲/۷۶۶)

در ادامه، اسکندریک منشی اشاره به گفتگوی مستقیم یوسفی ترکش دوز (شخصی که از میان مجرمان برای این برنامه انتخاب شد) با ملا جلال دارد که البته همان گونه که از کتاب تاریخ عباسی این واقعه نقل قول گردید، اشاره ای به این گفتگو نشده و آن این که قبل از اجرای این حکم، یوسفی در حالی که سوار بر اسب بوده است مولانا جلال منجم را دیده و به او گفته بوده: «ای حضرت ملا چه به خون ما کمر بسته ای ... تا غایت هیچ حکمی از این پادشاه مصنوع صادر نگشته چون شما را ساعی قتل خود می داند» سپس

ملاجلال را تهدید به اعدام از سوی شاه می‌نماید. در اینجا اسکندربیک، جلال منجم را به ساده لوحی و خوش باوری متهم می‌کند و می‌گوید: «جناب مولانا را از ساده لوحی اضطرابی عظیم دست داده در آن سه روز به تفرقه خاطر گذرانید». (همان: ج ۲ / ۷۴۷)

در خاتمه اسکندربیک، این پیش بینی نجومی ملاجلال و نجات جان شاه‌عباس را در واقع، خواست و اراده الهی می‌داند و می‌گوید: «به اعتقاد ظاهر بینان عالم صورت اثر، آن وبال بدین تدبیر مندفع گردید اما در نظر خلوت گزینان عالم معنی و آگاه دلان علوم باطن ظهور داشت که دافع این گونه وبال جز اقبال بی همال شهریار نیست». (همان: ج ۳ / ۱۷۴۸)

چنین برداشتی را ملاجلال از این ماجرا ارائه نمی‌دهد؛ زیرا در این صورت طالع بینی و پیش‌بینی‌های نجومی خود را زیر سؤال می‌برد. حتی یقیناً اگر به خواست و اراده الهی که در پشت پرده همه امور این دنیایی و از جمله آینده نگری‌های نجومی خود اعتقاد داشت اما چنین سخنی را به رشته تحریر در نمی‌آورد.

نکته‌ای که از این جریان به ذهن خواننده می‌رسد و آن موید اهمیت و اعتبار منجم و تأثیر پیش‌بینی‌های او در شاه است، اینست که یوسفی ترکش دوز که برای اجرای این مأموریت انتخاب شد، یک نقطوی ملحد بود که در حبس به سر می‌برد. شاه که همواره کینه نقطویان را به دل داشت چگونه می‌توانست به سخن منجم خود (ملاجلال)، مبنی بر تفویض سه روزه سلطنت خود به یک نفر نقطوی راضی باشد. آیا شاه مطمئن بود که این کاره گیری او از سلطنت، کوتاه مدت و موقتی و فقط نوعی دفع بلا از جان او است و هیچ نقشه سیاسی دیگری مانند کسب قدرت توسط نقطویان را در پی نخواهد داشت؟ در مجموع، قبول این برنامه از سوی شاه، اطمینان بسیار بالای او را به سخن ملاجلال منجم می‌رساند در حالی که اسکندر بیک منشی فقط این واقعه را در کمال صحت، گزارش کرده است بی آن که خودش همچون ملاجلال در این ماجرانقشی داشته باشد.

۱۲. بررسی تطبیقی موضوع سفر پیاده شاه عباس از اصفهان به مشهد

یکی دیگر از وقایعی که مشترکاً هم در تاریخ عالم آرا و هم در تاریخ عباسی مطرح شده، سفر پیاده شاه عباس از اصفهان به مشهد در سال ۱۰۱۰ ه. ق یعنی پانزدهمین سال پادشاهی او بود.

«چون حضرت اعلی شاهی ظل‌اللهی نذر فرموده بودند که یک مرتبه از دارالسلطنه اصفهان پیاده به زیارت روضه مقدس مطهر حضرت امام الجن و الانس روند، در این سال

اراده خاطر اشرف به آن متعلق گشت آن نذر را به وفا رسانیده بدان سعادت عظیمی فایز گردند ...» (اسکندریک، ۱۳۷۷: ج ۲ / ۹۸۲)

او تاکید می‌کند که چون این نذر مربوط به خود شاه بود، لذا شاه، احدی را تکلیف به پیاده رفتن ننمود. در این سفر مولانا جلال‌الدین یزدی که به قول اسکندریک، [عمده المنجمین] بود، همراه شاه مأمور تعیین ثبت مسافت میان هر منزلگاه تا منزلگاه بعدی بود. اسکندریک، مطابق محاسبه ملاجلال، جمع مدت طول سفر از اصفهان تا مشهد را بیست و هشت روز می‌نویسد.

در خاتمه، اسکندریک، این سفر شاه را با سفر پیاده هراکلیوس از قسطنطنیه تا بیت‌المقدس مقایسه می‌کند و به نقل از میرخواند می‌نویسد: «در روضه‌الصفاء مستور است که از قیصره روم هرقل... نذر کرده بود که از قسطنطنیه که دار الملک او بود برهنه پای و پیاده به طواف بیت‌المقدس رفته در هنگام ایفای نذر هر روز فراشان و خدمتکاران در راه فرش‌های زیبایی ملون گسترانیده گل‌ها و ریاحین و بر روی آن می‌ریختند و او به طریق سیر با ندما و هم‌صحبتان قدمی چند می‌نهاد تا آن که بیست روزه راه را تا دو ماه به این طریق طی کرد و اینجا آبله پای قدم بر خاک نهاده ارتکاب به انواع مشقت و صعوبت راه نموده از منزل متعارف باز نمی‌ماندند» (همان: ج ۲ / ۹۸۴).

منجم نیز این گزارش را مختصرتر و ساده‌تر می‌نویسد: «و چون نواب کلب آستان علی نذر شرعی فرموده بودند که از مقرب السلطنت، پیاده به زیارت امام الجن و الانس ابوالحسن علی بن موسی‌الرضا علیه و علی آبائه السلم بروند در پنج شنبه پانزدهم ربیع الاول به نذر وفا نموده پیاده متوجه شدند و مقرر فرمودند که این راه را با قهر سلیمان با دو کس دیگر طناب زنند تا مسافت هر منزل معلوم شود». (یزدی، ۱۳۶۶: ۲۰۶)

در اینجا ملاجلال، محاسبات خود را طبق دستور شاه، تحت عنوان نکته چنین ثبت می‌کند: «نکته - معلوم باشد که هر طناب پنجاه ذرع اصفهانست هشتاد ذرع شرعی و فرسخی و یکصد و پنجاه طناب است. چنانچه فرسخی هفت هزار و پانصد ذرع اصفهان باشد و دوازده هزار ذرع شرعی» (همان: ۲۰۶) سپس در ادامه مسافت‌های این مسیر را به ترتیب از اصفهان تا رباط قاضی عماد، از آنجا تا کاروانسرای سردهن و ... را به طور دقیق بر اساس واحد ذرع و طناب و فرسخ تعیین کرده است به طوری که مجموعاً ۳۸ منزلگاه را تا مشهد به ترتیب نام می‌برد و طول مسیر هرکدام را با منزلگاه بعدی برشمرده، در خاتمه می‌نویسد: «چنانچه از اصفهان تا مشهد مقدس یکصد و نود و نه فرسخ و هشتاد و یک

طنابست و بیست و پنج زرع». (همان: ۲۰۶ و ۲۰۷) درخاتمه، به محض ورود شاه به مشهد، ملاجلال، ابیاتی را که فی‌البداهه از ذهن خود سروده بود، به تحریر کشید و از همین جا معلوم می‌شود که او علاوه بر شغل منجمی و تاریخ نویسی، تا حدودی طبع شعر هم داشته است.

بامقایسه این دو گزارش با یکدیگر می‌توان چنین برداشت کرد که ملاجلال یزدی چون در این سفر به عنوان منجم در رکاب شاه بود و مامور تعیین و ثبت فاصله شهرهای واقع در طول مسیر برای شاه بود، لذا بیش از این مجال برای شرح و بسط این مساله رانداراما اسکندر بیک، چون یک منشی بود و صرفاً در دیوان کار می‌کرد، تاریخ نویسی او از این واقعه براساس شنیده هایش از شخص شاه و یا از شخص ملاجلال بوده است. به همین دلیل چون، محاسبات طول مسیر شهرها توسط خودش نبوده، به جای این اعداد و ارقام، ماجرا را بیشتر با یک قلم ادیبانه و منشیانه و بیشتر از منظر عظمت مطرح می‌کند. زیرا همان طور که در نقل قولش مشاهده شد آن پیاده روی معنوی و خالصانه شاه را با پیاده روی مقدس هراکلیوس به قسطنطنیه مقایسه می‌کند در حالی که چون ملاجلال گزارشش را در جریان سفر و در همان لحظه ثبت کرده است مجال برای این توصیفات ادیبانه نداشته است و اساساً چون منجم است، اگر هم مجال می‌داشت، تاریخ نویسی او نمی‌توانست رنگ ادیبانه و منشیانه داشته باشد.

۱۳. بررسی تطبیقی قیام خان احمد گیلانی

آخرین موضوعی که در این نوشتار به طور مشترک مورد مقایسه تطبیقی قرار گرفته موضوع قیام خان احمد گیلانی است. او آخرین فرد از خاندان حکومتی آل کیا در ناحیه بیه پیش گیلان بود که در مقابل سپاه صفوی به مقابله پرداخت، اما با وجود مقاومت زیاد، عاقبت مغلوب شد و از طریق شروان و دربند به عثمانی پناهنده شد. اهمیت این شخصیت از آن رو است که با مغلوب شدن و سپس خروج او از ایران، حکومت آل کیا در شرق گیلان سقوط کرد و با سقوط این حکومت محلی، تمام نواحی گیلان که از زمان ظهور اسلام تا دوره صفویه، یعنی حدود ده قرن در اختیار حکام محلی بود، به تصرف حکومت مرکزی درآمد و به عمر حکومت‌های محلی در گیلان خاتمه داده شد. (اسکندریک، ۱۳۷۷:

خان احمد گیلانی کسی بود که در زمان حکومت اسماعیل دوم، در قلعه اصطخر زندانی بود اما بعد از فوت اسماعیل، او را آزاد کردند و با او به احترام بسیار رفتار شد و خواهر شاه را به عقد ازدواج او در آوردند و دارایی و حکومت گیلان بیه پیش را به وی ارزانی داشتند. (یزدی، ۱۳۶۶: ۴۲ و ۴۳)

در سال ۹۹۹ ق. ملاجلال، مأمور خواستگاری دختر خان احمد برای صفی میرزا، فرزند شاه عباس، شد. اما همین که خان احمد این خبر را شنید آزرده خاطر شد و وقتی شاه عباس علت را از ملاجلال پرسید، وی با سخنان خود از جمله این که «قطع نظر از دختری خان احمد، او دختر عمه شما است و دختر دختر شاه جنت مکان شاه طهماسب است، در عراق یک آدمی زاده از ترک و تاجیک و سید و فاضلی نبود که کنیزی به طلب این نوع امر جلیل القدر می‌بایست فرستاد فی الواقع بد نکرده و ...»، شاه را مجاب و قانع کرد. (همان: ۱۰۸) چون ملاجلال همراه با یک هیأت متشکل از بیست تفنگچی، عازم این مأموریت شد ابتدا تصور کرد که خواستگاری یک نقشه است، زیرا خطاب به او گفت: «ملاجلال به بازی دادن من آمده یا به بازی دادن لشکر من؟ [و او هم] در جواب گفت: به خیرخواهی شما آمده‌ام». (همان: ۱۰۹) سرانجام این خواستگاری انجام شد و در روز دوشنبه ۲۶ رجب سال ۹۹۹ ق. صیغه عقد جاری شد. (همان، ۱۳۶۶: ۱۰۹)

اسکندربیک در عالم آرای عباسی با وجود این که سعی می‌کند رویدادهای دوره شاه عباس و نقش ملاجلال را به تفصیل بنویسد، اما هیچ اشاره‌ای به این جریان و نقش ملاجلال در آن نکرده است. هر چند منابع دیگری همچون نقاوة الآثار اثر افوشته‌ای نطنزی نیز به کلی نقش ملاجلال را در این جریان منکر می‌شوند.

ملاجلال معتقد است که در تحریک سپاه عثمانی برای حمله به خاک ایران در سال ۱۰۰۰ ق. خان احمد نقش داشته است. او می‌نویسد: «در این اثنا از جماعت شیروانی شنیدند که خواجه حسام‌الدین لنگرودی که بر منصب امیر الامرای احمد گیلانی منصوب بود به جانب شیروان از راه دریا آمده متوجه استانبول شد ... و از جانب گیلان آن جمع را با لشکر گیلان از راه گیلان به قزوین روم و لشکر رومیه که در تبریز از آن طرف به جانب قزوین آینه و خانه های پادشاهی که در قزوین است قلعه ساخته بر وی سپارم و عهده آذوقه یک ساله این لشکر بر ماست.» (یزدی، ۱۳۶۶: ۱۱۵)

اسکندربیک در خصوص نقش خان احمد در تحریک سپاه عثمانی برای حمله به خاک ایران اشاره کرده و اشارات او تا حدود زیادی به آنچه که ملاجلال آورده مشابه است:

«خان احمد ... از جاده اخلاص منحرف گشته، خواجه حسام‌الدین وکیل خود را از راه شیروان به استانبول نزد خواندگار روم فرستاده به او توسل جسته عرض نموده بود که ولایت گیلان ملک موروثی من است و به طیب نفس پیشکش دودمان آل عثمان می‌نمایم و اگر از شیروان، فوجی از عساکر رومیه را از راه دریا به لاهیجان فرستند، قلعه لاهیجان را به تصرف ایشان می‌دهم و از آنجا به قزوین اندک راهی است و تسخیر عراق به سهولت دست می‌دهد.» (اسکندریک: ج ۲/ ۷۰۰)

در کتاب نقاوة الآثار به نمونه‌هایی از نامه‌های متبادله میان سلطان عثمانی و شاه عباس صفوی اشاره شد که در تاریخ عالم آرای عباسی و تاریخ عباسی، هیچ اشاره‌ای به این نامه‌ها نشده است. در یکی از این نامه‌ها که به شاه نوشته شده به نقش سیاسی خان احمد در روابط ایران و عثمانی اشاره شده است (نطنزی: ۶۷). خان احمد در سال ۱۱۰۳ ق از استانبول به بغداد رفت و تا ۱۰۰۵ ق که درگذشت، در آنجا ماند. (اسکندریک: ج ۲/ ۲۲-۷۲۶؛ یزدی، ۱۳۶۶: ۱۱۵)

۱۴. نتیجه

تاریخ عباسی و تاریخ عالم آرای عباسی، هر دو از مهم‌ترین تواریخ روزگار شاه‌عباس اول هستند که نویسندگان آن به ترتیب ملاجلال یزدی (به سمت منجم دربار) و اسکندریک ترکمان (به عنوان منشی دربار) تواریخ خود را برای شاه نوشته‌اند. این دو مورخ با وجود اینکه در یک دوره زمانی می‌زیستند و تاریخ خود را نوشته‌اند، اما به نظر می‌رسد که نگاه، توجه و درکی یکسان از رویدادها نداشته‌اند. نوع موضوعاتی که در کتب آن دو ثبت شده تا حد زیادی متفاوت از یکدیگر است و در موضوعات مشترک انگشت‌شمار نیز جزئیات متفاوتی را آورده‌اند.

این امر تا حدود زیادی ناشی از میزان و کیفیت دانش تاریخ‌نگاری و ویژگی‌های شغلی آن‌هاست. در استدلال اثبات این فرضیات می‌توان چنین گفت که ملاجلال منجم با وجود نگارش تاریخ عباسی، یک مورخ محسوب نمی‌شود. اما اسکندریک به عنوان یک منشی و مورخ رسمی درباری که آموزش‌های ویژه‌ای را نزد استادان برجسته زمان خود برای دستیابی به این مقام دریافت نموده، دارای درک، شیوه و دیدگاه‌های تاریخی خاص است. نکته دیگر فرضیه، میزان و کیفیت دانش تاریخ‌نگاری و تأثیر آن بر تفکر تاریخی آنهاست. گزارش‌های ملاجلال تماماً بر پایه مشاهدات اوست و در اخباری که بر پایه مسموعات

نگاشته شده‌اند، معمولاً نام راوی و منابع تاریخی وی ناپیدا است. در حالی که اسکندربیک در مقدمه تاریخ عالم‌آرا از منابع اطلاعات خود یاد می‌کند و سبک تاریخ‌نویسی خود را متأثر از آن‌ها می‌داند.

به این ترتیب می‌توان به این جمع‌بندی رسید که ملاجلال به دلیل اشتغال به شغل منجمی، قواعد مرسوم در تاریخ‌نویسی این دوره را به درستی رعایت نکرده است و از دانش تاریخی به مراتب کمتری در مقایسه با اسکندر بیک برخوردار بود. با این وجود، تاریخ عباسی با وجود حجم اندک، گاه حاوی مباحث منحصر به فردی است که تاریخ عالم‌آرا با وجود حجم زیاد، فاقد آن است. در مجموع با وجود نقاط ضعف و قوتی که در تاریخ عباسی به لحاظ تاریخ‌نگاری وجود دارد، ولی به دلیل روزنگاری وقایع، هر چند به صورت مختصر و نیز ارائه آمار و ارقامی که به طور دقیق در برخی موارد ارائه می‌دهد، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

مآخذ

الف) منابع فارسی:

- افوشته ای نظری. محمود بن هدایت الله (۱۳۵۰)، *تقاوی‌الآثار*، تصحیح احسان اشراقی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- براون. ادوارد (م ۱۹۳۰) *تاریخ ادبی ایران*، کمبریج، ترجمه علی پاشا صالح.
- بهار. محمدتقی، (۱۳۷۰)، *سبک شناسی*، تهران، امیرکبیر.
- حسینی قمی. قاضی میر احمد، (۱۳۵۲) *گلستان هنر*، به کوشش احمد سهیلی خوانساری، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- خطیبی. ابوالفضل، (۱۳۷۷)، *اسکندربیک منشی، دایره المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۸، تهران، مرکز دائرة المعارف اسلامی.
- سیوری. راجر (۱۳۸۰)، *در باب صفویان*، ترجمه رمضان علی روح‌اللهی، تهران، مرکز.
- کویین. شعله، ۱۳۸۷ *تاریخ‌نویسی در روزگار فرمانروایی شاه عباس صفوی*، ترجمه منصور صفت گل، تهران، دانشگاه تهران.
- گروهی از نویسندگان، (۱۳۶۱) *تاریخ‌نگارش در اسلام*، تهران، نیما.
- منزوی. احمد، (۱۳۴۰)، تهران، *فهرست نسخه‌های خطی*.
- مصدق رشتی. علی اصغر (۱۳۷۹)، *خاندان منجم یزدی و تاریخ‌نگاری دوره صفوی*، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، ش ۳۸-۳۷.
- ملاکمال (۱۳۳۴)، *تاریخ ملاکمال*، اراک، دهگان.

۱۱۰ بررسی تطبیقی دیدگاه‌های تاریخ نگاری اسکندریک منشی ...

- منشی. اسکندریک، (۱۳۷۷)، تاریخ عالم آرای عباسی، تصحیح محمداسماعیل رضوانی، تهران، دنیای کتاب.

-منشی. اسکندریک، (۱۳۱۷)، ذیل تاریخ عالم آرای عباسی، به کوشش احمدسهیلی خوانساری، تهران، اسلامیه.

-نصیری. محمدرضا (۱۳۸۶)، متون تاریخی فارسی ۲، تهران، دانشگاه پیام نور.

-یزدی. جلال‌الدین منجم (۱۳۶۶)، تاریخ عباسی، به کوشش سیف‌الله وحیدنیا، تهران، وحید.

ب) منابع انگلیسی:

-Donzel.Evan (1990) : Iskandarbeg.Encyclopedia of Islam.Leiden.

-MonschiIskandar Beg (1978) History of Shah Abbas the great(Tarikh-e Alamara-ye AbbasTranslate by Roger Savory.

